

## تصوف

\*\*\*

### داریوش افراسیابی

... چنانکه می‌دانیم هنر موسیقی در فرهنگ کهن ایران از اهمیت شایسته‌ای برخوردار بوده و اکثر مذاهب باستانی از این هنر در مراسم مذهبی و نیایش استفاده می‌کرده‌اند و چون در این زمان عوامل انسانی هنر موسیقی، از آهنگساز یا نوازنده امکان فعالیت و رشد آزادانه‌ای نداشتند و نمی‌توانستند بحکم اجبار، تمایلات و عواطف زیبای انسانی خود را نیز در بند و مهار کنند، لذا به حکم غریزه و نیاز و خلاء موجود، برای رهایی و آزادی روان به یک نوع موسیقی در قالبی مشخص، گرایش پیدا کردند.

سماع از نظر متشرعین و فقها مذموم و در زمره گناهان کبیره شمرده می‌شد، در حالیکه موسیقی و آواز در فرهنگ باستانی ایران از حرمتی شایسته برخوردار بوده است.

عواطف را چگونه می‌توان در بند کشید... و منکر زیباییهای طبیعت شد. موسیقی و رقص توانست عارف را از دنیای مادی و مسائلی که با او دست به گریبان بودند دور کند. عارف روح خود را به موسیقی سپرد و با نوای موزونی که از نوای نی یا از حرکت برگ درختان می‌شنید، بعالم عشق و زیبایی می رفت و در ضربات دف و رقص از راه گوش جان نغمات هستی را می‌دید و حس می‌کرد. پیر شیراز سعدی می‌گوید:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای خفته، شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت و چون روز شد گفتمش آن چه حالت بود. گفت بلبلان را دیدم که بنالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته. این جذبه و شور و شوق و احساس لطیف را مگر می‌شود دربند کرد، چه دلپذیر و با شکوه است نوائی که به جان می‌نشیند و روان را از قید آزاد سازد. عبدالرحمن جامی میگوید: شیخ الاسلام گفته که درویشی در شهر ابله می‌رفت، پبای کوشکی رسید، و بر آن کوشک مهتری بود، و پیش وی کنیزکی بود مغنیه (رامشگر) چیزی می‌خواند... آن صوفی و آوازی بشنید که می‌خواند:

همه روزها دگرگون می‌شوند به جز از امروز که بر تو بهترین است

همه روزها متحول می‌شوند به جز از امروز که بر تو زیباترین است!

درویش را خوش آمد، و بر وی خورد (بر او اثر کرد) و گفت: ای زن ترا بخدای و بجان مولایت که مرا بدین بیت یاری کنی!

کنیزک تکرار می‌کرد... خواجه کنیزک را گفت: چرا تکرار می‌کنی و نمی‌گذری؟ گفت در زیر کوشک درویش است، وقت وی خوش گشته است، از بهر وی می‌گویم...

خواجه سر فرود کرد، و آن غریب را دید، خوش گشته و پای می‌کوفت... به آخر سخنی نگفت، و بانگی بزد و بیفتاد و جان بداد.

آن خواجه چون آن را دید، حال وی بگشت، کنیزک را آزاد کرد، و پیران شهر را بخواند، و نزد آن درویش نماز کردند، و پیران را گفت: مرا شناسید که من فلان بن فلانم، شما را گوه می‌کنم که هر چه مرا است از بضایع (دارائی) و املاک، همه را وقف کردم بر درویشان، و کوشک را سبیل کردم، و هر چه داشت از زر و سیم بداد، و جامه بیرون کرد، ازاری در بست، و مرقع (لباس ژنده) درپوشید، و ردا برافکند، و روی در بادیه نهاد، و برفت... و مردمان وی را نگریستند، تا از چشم ایشان غایب شد، و چشمها گریان! پس از آن، کس وی را ندید و خبر وی نشنید...

چگونه می‌شود آدمی باین درجه از شوریدگی برسد که از شنیدن نوائی و شعری جان را از قید تن آزاد سازد؟... روان آدمی که از التهاب عشق و زیبایی و جذبه هستی در شور یدگی است توان کشیدن خرقه تن را ندارد... و این نارآرامی از شنیدن نوای موسیقی... که روان را به وجود می‌آورد، چگونه می‌توان تفسیر کرد؟

صوفیان، از سازهای خوش نوا، چون دف و نی، و رقص که چرخش بدور خود است و اشعاری که به آواز خوش یا محزون خوانده می‌شده است سماع را برگزار می‌کرده‌اند. کوتاه سخن آنکه، در برابر چماق تکفیر متشرعین، بر علیه موسیقی و سایر هنرها، صوفیان که خود دیدگاه مشخصی، از نظر فلسفی دارا بودند، و با مذهبیبون متعصب در تقابل توانستند از طریق سماع، از موسیقی استفاده کنند. این نوع موسیقی قالبی مشخص داشت، و فرم آن را می‌شود در موسیقی مذهبی طبقه بندی کرد، و در دستگاههای ساقی نامه و مثنوی که هر دو وزنی عارفانه و آهنگی پرجذبه دارند بهمراه «نی» و با اشعاری که بنام ساقی نامه باب گردید اجرا می‌شده است. اشعار عرفانی، قرنهای متمادی از پربارترین هنرهای میهن ما گردید و اوج این هنر «مولوی» بود، که اشعار مثنوی او با آهنگ عارفانه آن، شنونده را به دنیائی که همه معنویت است و شوریدگی می‌برد، «نی» در خواندن مثنوی نقش عمده‌ای دارد، و مولوی نیز در مثنوی مشهور خود از «نی» سخن می‌گوید، گرچه سخن از نی در شعر مولوی تمثیلی است. لیکن صوفیان این آلت موسیقی را گرامی می‌دارند.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

وز جدائی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مراهِ بریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

من بهر جمعیتی نالان شدم

جفت خوش حالان و بد حالا شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من

وز درون من نجست اسرار من

در هر حال، با تحریم و یا تکفیر موسیقی در شرایط تسلط دین سالاری، انسان هنرمند برای ارضای نیاز طبیعی خود، شاید موسیقی را نیز بشکل اوزان عروضی (که مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته) در شعر پنهان کرده بود؟ شاید یکی از دلایل استفاده بیش از حد «ردیف» در شهر کهن فارسی که فضای آهنگین شعر را می‌افزاید نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

خصلت و ظرفیت زبان فارسی و وجود افعال معین مانند (راست) و (شد) سبب می‌شود تا با تکرار واژگان و

در پایان مصاریح (ردیف) بر نیروی موسیقایی شعر افزوده شود. در این میان، شعر مولوی به لحاظ استفاده از ردیف نمونه وار است.

از آنجا که مولوی به موسیقی در شعر توجه ویژه داشته، بهره گیری او از ردیف تنها به پایان مصاریح محدود نمی‌شود، بلکه او بارها از تکرار واژگان در وسط یا آغاز مصرعها، به علت بار موسیقایی شان، سود می‌جوید و بدین گونه است که شاید کوشش شاعران در این عرصه، نوعی تلاش برای پر کردن جای خالی موسیقی در زندگی آنها بود.

... با سیطره دین و فشارهای مذهبی، هنرهای ممنوعه خود را در بافت و کالبد دیگر اشکال هنری عرضه کردند، در چنان شرایطی بود که شعر جور برخی از هنرها مانند موسیقی، رقص و حتا نقاشی را می‌کشید و آنها را در خویش بازتاب می‌داد. شاید گرایش فوق‌العاده شاعران کهن سرای ما، در اوج تاریخ اندیشی و سیه‌کاری‌های زاهدان ریایی، به طبیعت و نقاشی آن با واژگان از همین جا نشات می‌گیرد.

صوفیان در مجالس سماع اشعار عرفانی را با نوای موسیقی و با آهنگهای مخصوص و گاه دسته جمعی میخواندند و بجز نوای مثنوی و ساقی نامه، ترانه‌هایی نیز در عرفان و مراحل سیر و سلوک و خصوصا در مدح علی ابن‌ابی‌طالب می‌خواندند. درویشان در مجالس سماع از نوای «تار» نیز استفاده می‌کرده‌اند.

در سماع، صوفی با آهنگ شعر می‌خواند. ضرب می‌گیرد، و دیگر صوفیان با نوای موسیقی به پایکوبی و چرخ زنان، که جملگی از شور و هیجان باطنی است، به دنیای روحانی گام می‌گذارند. مولانا می‌گوید:

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق

می‌سرایندش به تنبور و به خلق

پس غذای عاشقان آمد سماع

که در او باشد خیال اجتماع

ریشه موسیقی مذهبی اسلامی در ایران به طایفه آل‌بویه می‌رسد یعنی از قرن چهارم هجری این نوع موسیقی مذهبی براساس داستانهای غم انگیز اسلامی و وقایع ناگوار رایج گردید.

در زمان احمد معزالدوله که بین سالهای ۳۳۴-۳۵۶ حکومت می‌کرده است عزاداری رونق یافت. و برای این منظور اشعاری سروده شد که با آهنگی مخصوص و محزون آن را می‌خواندند.

ادامه دارد

**\* سری مقالاتی که در مورد موسیقی از نظر تان می‌گذرد از کتاب موسیقی ایرانی از نگاهی دیگر، نوشته داریوش افراسیابی است.**

www.DAFRASIABI.com